

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا ابوالقاسم محمد (ص) و علی آله

الطیبین الطاهرین و لعنه علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

صحبت ما در شرح حدیث عنوان صحیح بصری از امام صادق علیه السلام به ریاضات شرعیہ رسید و در هفته گذشته به این مساله اشاره شد که در بین جوامع بشری از ابتدای خلقت آدم تا زمان حاضر و پس از این، دو مکتب و دو طرز فکر همیشه در جریان بوده است، یکی مکتب اصالت ماده و دوم مکتب اصالت روح و اصالت نفس و اصالت معنا، و این مکتب اختصاص به الهیون به معنای اصطلاحی ندارد و همینطور اختصاص به متریالیستها به همان معنای اصطلاحی خودش ندارد، قائلین به مکتب اصالت ماده فقط افرادی که منکر عالم معنا و منکر روح و منکر عوالم پس از مرگ، نیستند، بلکه هرکسی که در روش و مرام خود رضای پروردگار را کنار بگذارد و مصالح فردی و شخصیتی و دنیوی را بر مصلحت الهی ترجیح بدهد او متریالیست است و او قائل به اصالت ماده و پیروی از مکتب ماده است و در این مساله هیچ فرقی بین ماده‌گرایان و پیروان سایر ادیان وجود ندارد مسیحی اگر مسیح را کنار بگذارد حتی الان و به جای حضرت مسیح، خود و منافع خود و شخصیت خود و شؤون خود را ترجیح بدهد او متریالیست است، یهودی اگر حضرت موسی را کنار بگذارد و به جای او به مسائل دنیوی و نفسانی و بقاء خود پردازد او یهودی نیست بلکه متریالیست است، مسلمان اگر سنت رسول خدا را کنار بگذارد و رضای الهی را به کناری بنهد و مصلحت واقعی را در مصلحت شخصی و دنیایی و شؤون خود

محو و فانی کند این مسلمان متریا لیست است گرچه به ظاهر شهادتین بر زبان براند و خود را در مقام ادعا پیرو مکتب اسلام و متابع سنت رسول خدا بداند، او دروغ می گوید، در واقع یک متریا لیست به تمام معنی الکلمه است، گرچه به ظاهر ظاهری متفاوت و گوناگون دارد، یک شیعه که خود را پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام می داند اگر در مرام خود در مواجهه با حق و باطل، در مواجهه با صدق و دروغ، در مواجهه با خدشه دار شدن شخصیت اجتماعی در انظار، در مواجهه با زیرسؤال رفتن بعضی از اعمال و حرکات و مواجهه با حق و مواجهه با واقع اگر آمد آن حق را کنار گذاشت، تن به پذیرش حق و واقع نداد، وقتی که برای او واقع را نشان دادند آن واقع را دروغ ارائه داد، وقتی که به او حق را نشان دادند آن حق را آمیزه ای با مسائل ظاهری معرفی کرد، وقتی که آمدند آن عین متن واقع را به او ارائه دادند با توجیهات و تأویلات از پذیرش آن حق و آن واقع طفره رفت، این فرد متریا لیست است و قائل به مکتب ماده و اصالت ماده و رفض و طرد اصالت روح و اصالت معنا و اصالت توحید است، گرچه به ظاهر شهادتین بر زبان بیاورد و شهادت سوم بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را هم بگوید و خود را مدعی پیروی از ائمه مخصوصا امام عصر علیه السلام هم بداند این فرد متریا لیست است چرا؟ چون در وجودش امام علیه السلام جایی ندارد دروغ می گوید، مکر می کند، حيله می ورزد، برای تثبیت شخصیت ظاهری خود تمام ارزش ها را فدا می کند، این فرد دروغگو است و این فرد متریا لیست است.

آنچه که برای انسان حقیقت وجودی انسان را تشکیل می دهد عبارت است از معتقدات او و عملکرد او و روش او، آن معممی که خود را مبلغ اسلام و مبلغ تشیع و مبلغ اهل بیت معرفی می کند ولی در مقام مواجهه با مسائل واقعی و مسائل مصلحتی مصحلت را ترجیح می دهد عرض کردم خدمتان، رفقا

می‌دانند مرحوم آقا یک روز در جمع عده‌ای از دوستان که شاید حدود بیست یا سی نفر بودند ایشان می‌فرمودند که وقتی ما در نجف بودیم (این مطلب را هم نظیرش را در کتاب وظیفه فرد مسلمان یا نه در یکی از صحبت‌هایشان که ظاهراً در درس است در یکی از صحبت‌هایشان بنده دیده‌ام، خودم هم در آن مجلس که صحبت می‌کردند خود بنده شنیدم این قضیه دوم را که ایشان می‌فرمودند) با یکی از اعظام از علما البته اسم نبردند و ما هم بعداً سوال نکردیم کی بود، در آنجا یک روز بحث‌مان شد و خیلی صحبت هم تند شد، صحبت ما این بود که یک عالم باید همیشه، فرق نمی‌کند حالا عالم، غیرعالم، پزشک باشد، مهندس باشد، تاجر باشد، صاحب حرفه باشد، صاحب فن باشد، هرچه می‌خواهد باشد یک شیعه، یک شیعه و اینجا جالب است که این مطلب را عرض بکنم مرحوم آقا می‌فرمودند که وقتی ما هنرستان فنی می‌رفتیم (آنجا را هنرستان ماشین می‌گفتند) که یکی از اساتیدی که ما داشتیم در آنجا این توده‌ای بود حتی اسمش را هم گفتند به ما اسمش فلان شخص بود، توده‌ای بود و خدا را قبول نداشت، مراسم مرام ضد خدا بود، متریالیست بود، ولی بعضی از کارهایش کارهای خوبی بود حرفهایش حرفهای خوبی بود، ایشان می‌گفتند با اینکه این فرد فردی بود بسیار ضد روحانی، خب با مراسم و با وضعیتش مشخص است که خب نمی‌خواند این وضعیت، ولی وقتی که مرا می‌دید، خب می‌دانست که ما پسر فلان کس هستیم، وضعیت مرا می‌دید و رفت و آمد مرا می‌دید و صداقت مرا می‌دید و حرکات مرا در آن هنرستان، - که تقریباً آن موقع هنرستان تقریباً حکم سال آخر دانشگاه را داشت با مراتب امروزی حکم دکترا را داشت - می‌گفتند که در آن سال که یکی از اساتید ما بود ایشان می‌گفت اگر قرار باشد که روحانی بخواهد در این دنیا باشد این فلانی که اسمش را می‌آورد "حسینی" می‌گفت این اگر

باشد قابلیت این را دارد، یعنی همان فرد توده‌ای، همان فرد مترالیست، همان فرد ضد روحانیت، در وجود خودش و در وجدان خودش نمی‌توانست صداقت را نفی کند، خیلی توجه کنید خدا را نفی می‌کرد با همین فرمولهای که در آن زمان درآمده بود و اتفاقاً خیلی هم شدت پیدا کرده بود و به عنوان روشنفکری در آن زمان مطرح بود مثل الان که روشنفکری ما با از بین بردن قرآن و نفی قرآن گُل کرده است، آن موقع هم همین بود آن موقع یک جور الان یک جور، الان شیعه بودن ما دیگر عارمان شده، مذهب نوحنبلی درآورده‌ایم و نوشمبلی و نوتنبلی و نمی‌دانم نومنتلی و از این حرفها، آن زمان هم از این نومنتلی و نوشمبلی و این حرفها درآمده بود منتهی صورتش فرق می‌کرد آن موقع می‌گفتند خدایی وجود ندارد و متافیزیکی نیست و همه‌اش در ماده و فیزیک قضایا منحصر می‌شود و رهبران‌شان دکتر تقی ارانی بودند که آدمهای باسوادی هم بودند من همه کتابهای آنها را در زمان جوانی می‌خواندم - البته الان هم جوان هستیم منتهی ریشمان سفید شده - در همان زمان جوانی مان که یک مقدار کله‌مان بوی قرمه‌سبزی می‌داد در آن موقع ما کتابهای اینها را خیلی می‌خواندیم و مخصوصاً کتابهای دکتر تقی ارانی را که بعد هم در نوشته‌های دکتری مطهری دیدم که ایشان هم روی کتابهایشان تأکید داشتند و از آنجا مثال می‌آوردند آن زمان یک همچنین وضعیتی بود الان هم همینطور الان هم نوگرایی و به زیر سوال بردن قرآن و وحی و زیر سوال بردن امام و کم‌کم همه چیز... یک دفعه راحت کنید و بگویید خدایی وجود ندارد خیال همه را راحت کنیم اینطور خیال می‌کنم بهتر است.

بنده در همین کتابی که انشاءالله بعداً رفقا مطالعه می‌کنند و ما را نسبت به نکاتش تذکر می‌دهند در آنجا آورده‌ام که اگر قرار بر چرت‌وپرت و مزخرف

گفتن است بنده بهتر از تو می توانم چرت و پرت بگویم بنده می گویم اصلاً خدایی وجود ندارد! خب چرا بیایم مردم را دور بزنم؟ چرا بیایم با الفاظ و عبارات بگویم...

- می گویم: اصلاً پیغمبری وجود ندارد! مگر شما هزار و چهارصد سال پیش بوده اید و پیغمبر را دیده اید؟ وقتی به دنیا می آمده، به غار حرا رفته، به رسالت رسیده مگر شما دیده اید؟

- می گویند: نه

- می گویم: کی گفته اصلاً پیغمبری بوده؟ خیلی راحت

- در کتاب نوشته

- بی خود نوشته، از خودش نوشته

- دو نفر گفتند

- آنها هم بی خود گفتند شاید خواب دیدند

همه جور می شود گفت وقتی قرار بر این است که انسان بخواهد حق را انکار کند اصلاً زیرپای همه چیز را می زند، دیگر خیلی روشن می شود مثل خورشید می شود، مثل لامپ پانصد و مثل لامپ هزار می شود، دیگر چرا ما به چیزهای کم اقتضا کنیم که هی بعداً کمش کنیم و ریشه اش را بزنیم و شاخه ها را بزنیم و بعداً هم بیاییم بگوییم امامت با خاتمیت منافات دارد و امامت هم حجیت ندارد و کلام امام هم حجت نیست، خب الحمدلله بعد هم آخرش بیاییم بگوییم پیغمبر هم گناه می کرد و توبه می کرد، دیگر مثل اینکه خیلی باب شده خیلی راه افتاده مساله و متأسفانه یا خوشبختانه عرض کنم مثل اینکه دیگر شرایط ظهور فراهم شده یعنی احساس می شود که مساله بی بندوباری اخلاقی...

آخر آقا جان یا حرفی را که می زنی متوجه نیستی چه داری می گویی یا

متوجهی، اگر متوجهی که خب مساله روشن است اگر متوجه نیستی و هی بعدا ازت سوال می کنند از این شاخه به آن شاخه می پری و هی توجیه می کنی خب خیلی خب، یک دفعه بهت گفتند اشتباه کردی از این شاخه به آن شاخه پریدی، دو دفعه بهت گفتند باز اشتباه کردی، سه دفعه دیگر دفعه صدم معلوم است تو مریض هستی، دیگر مساله مساله اشتباه کردم و مقصودم این بوده است، مریض است مساله مریض است، خیلی خب وقتی که مریض بود انسان می فهمد با یک مریض طرف است با یک فردی که بیمار است طرف است و اینجا خلاصه مطلب جور دیگری خواهد شد مساله به شکل دیگری درخواهد آمد علی کل حال آن شخص می گفت که اگر قرار باشد بر اینکه روحانی وجود داشته باشد این فرد... صداقت را می فهمند مردم، مردم حقیقت را می فهمند مردم پنهان کاری را می فهمند، بشر نفاق را می فهمد، بشر رک بودن و راست بودن را تشخیص می دهد، مرحوم آقا می فرمودند که وقتی من با آن شخص صحبت می کردم که انسان باید مصالح الهی را همیشه در راهش و روشش و گفتارش و تخیلش و خیالش و در فکرش باید مدنظر داشته باشد.

آن شخص می گفت نه اینطور نیست انسان بسیاری از اوقات مصالح اجتماعی را باید بر مصالح الهی ترجیح بدهد!! این را یک آدمی که فرد عادی و معمولی است نمی گفت، بلکه یکی از بزرگان و اعظم علمی این حرف را می زد خب ببینیم قضیه به کجا خواهد رسید؟ در همان صحبتی را که ایشان کردند در مساله علم و عمل رفقا همه شنیدند و مساله هم پخش شده ایشان می فرمودند من وقتی که در نجف بودم در آنجا نشسته بودم دیدم دو یا سه نفر دارند با هم صحبت می کنند در مجلسی بود، مجلس بحثی بود مجلس بحث یکی از آقایان معروف بود که من کنار نشسته بودم قبل از اینکه استاد بیاید نشسته بودم دیدم دو

یا سه نفر که از افراد آن بیت هستند و قبل از بحث آمدند دیدم دارند با هم صحبت می‌کنند و یکی دارد به دیگری پرخاش می‌کند دارد نسبت به دیگری اعتراض می‌کند که چرا شما فلانی را که آمده است و به اینجا وارد شده است در این منزل در اینجا جا می‌دهید؟ دو روز در اینجا باید جا داد و بعد باید منتقل کرد به جای دیگر، چون اینها می‌مانند و از مسائلی اطلاع پیدا می‌کنند که صلاح نیست اطلاع پیدا کنند!! ببینید کار به کجا دارد می‌رود؟ که صلاح نیست اطلاع پیدا کنند!! یعنی آنچه را که ما داریم با آنچه را که ارائه می‌دهیم دوتاست، آنچه را که نشان می‌دهیم با آنچه که در میان خود ما جریان دارد در صدو هشتاد درجه قرار دارد، اینها حرفهای بنده نیست، نوارش هست، رفقا لابد گوش داده‌اند.

این مطلب است این فردی که این کلام را می‌گوید که نباید آنچه را که ارائه داد و در مقابل مردم به زیور و آلات بیاراست و در مواجهه با مردم او را نیکو و پسندیده جلوه داد این فرد متریا لیست است هیچ برو برگرد ندارد حالا عمامه بگذارد سرش اینقدر یا اینقدر هیچ تفاوتی در اینجا ندارد، عمامه‌اش را بردارد یا بگذارد خودش را می‌خواهد شیعه معرفی کند یا سنی یا یهود و نصاری دیگر در اینجا تفاوتی ندارد چرا؟ چون همان مبنا و همان اعتقاد و همان روش و همان سیره و همان سنت، همان منهاج، همان ممشی، همان راهی که یک متریا لیست برای زندگانی در دنیا و گذران عمر و رسیدن به لذت بالاتر و استفاده از هرچه موجب دلخوشی و التذاذ نفسانی است (در این شخص نیز هست) متریا لیست اینطور فکر می‌کند، از این به بعد دیگر چیزی وجود ندارد هرکاری می‌خواهی بکنی بکن، وقتی که این ارتباط این او که قائل به روح نیست وقتی که این سلولها از حرکت ایستادند وقتی که مغز دیگر به حالت سکون رسید و فعالیت خودش را از دست داد وقتی که قلب دیگر از حرکت ایستاد این ماده‌ای

که دارد حرکت می‌کند وقتی که ساکن و راکد شد دیگر مساله تمام است و عدم در آنجا حاکم است، اصالت ماده به یک همچنین مطلبی معتقد است خب یک همچنین فردی که این را معتقد است چه فرق می‌کند با آن شیعه‌ای که مرامش این است؟ خب اینکه هردو یکی را می‌گویند، چه فرقی کرد؟ این نماز می‌خواند او ورزش می‌کند اینکه یکی شد، تو نمازی را می‌خوانی که برخلاف است در همین صحن امام علی علیه‌السلام نماز می‌خوانی و بر خلاف دستور او عمل می‌کنی خب داری ورزش می‌کنی، ورزش داری می‌کنی برو و برگرد هم نداریم، یک سانت هم نمازت بالا نمی‌رود، از همین سرت تجاوز نمی‌کند، داری ورزش می‌کنی روزه می‌گیری آقا ما داریم روزه می‌گیریم **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ**^۱ رژیم گرفتی! آن ماه رخصانی که بر تو بگذرد و در آنجا گرسنگی را تحمل بکنی و صبح تا شب تو به غیبت و تهمت و باندبازی و آبروی این و آن را بردن و نشر اکاذیب و دروغ تحویل مردم دادن و موقعیت افراد را تخریب کردن و برای رفتن بالاتر و به دست آوردن موقعیت بهتر از هر ننگ و عاری فروگذار نکردن بگذرد این روزه روزه‌ای است که خدا گفته؟ نه این روزه‌ای است که متریالیست‌ها می‌گویند! آقا یک مقداری گرسنگی بکشیم این جهاز بدن یک مقداری استراحت بکند بعد هم آنقدر صبح می‌خوری که تا شب میل به چیز پیدا نمی‌کنی میل به غذا دیگر پیدا نمی‌کنی درست، این همان است گرسنگی را هم بکشی همین است اینجاست که رسول خدا می‌فرماید: **كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْعَطَشُ**^۲

^۱ - سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵^۲ - بحار الانوار جلد ۹۳ باب ۳۶ صفحه ۲۹۴

خب البته یک مرتبه مرتبه بالاتر و دقیق‌تر است چه بسا روزه‌گیرندگانی که اینها روزه می‌گیرند و نصیب آنها از روزه فقط تشنگی و گرسنگی است آن کسی که روزه می‌گیرد و روزه خود را به غیبت می‌گذراند روزه نیست، خب روزه‌ات را بخور دیگر، مثل زمان هارون بود که یک نفر آمد پیش موسی بن جعفر علیه‌السلام گفت رفتم منزل یکی از همین اصحاب و ارباب دیوان و دیدم که دارد روزه می‌خورد گفتم چرا روزه می‌خوری؟ گفت کاری که ما کردیم از ما گذشته است دیگر روزه بخوریم یا نخوریم، نماز بخوانیم یا نخوانیم، گفت در یک شب - مفصل است جریانش - هارون مرا خواست و گفت که چقدر حاضری خودت را به ما بسپاری؟ گفتم حاضرم همه اموالم را بدهم، بعد آمد گفت چقدر حاضری...؟ گفتم حاضرم حتی زن و عیالم را بدهم - عجب آدم دست‌ودلبازی بود آن هم هارون! به اینجا هم آدم می‌رسد - بعد دوباره مرا خواست گفت چقدر حاضری..؟ گفتم دینم را حاضرم بدهم، گفت آهان من این را می‌خواستم آن زن و بچه‌ات مال خودت آنقدر خودمان در حرمرسا داریم که نگاه به زن و بچه تو نمی‌کنیم گفت من این دین را ازت می‌خواستم گفت حالا چکار کنم؟ بالاخره رفت در یک زندانی و شصت نفر از بنی‌هاشم را گردن زد و بدن آنها انداختف گفت حالا که من یک همچنین کاری کردم آن وقت در اینجا نماز بخوانم و روزه بگیرم خودم را راحت می‌کنم تا وقتی عزرائیل بیاید سراغم البته موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند که خود همین یأس او از رحمت خدا از گناهش بالاتر است خب درست اینها چه می‌گویند؟ می‌گویند ما تا همین جا هستیم همه استفاده‌ها و لذات و اینها را انجام می‌دهیم و بعد هم مساله تمام می‌شود ببینید حضرت می‌فرماید آن کسی که دارد روزه می‌گیرد و روزه خود را دارد به امر خلاف دستور الهی دارد می‌گذراند خب چرا روزه می‌گیرد؟ و آن کسی که شب را تا به

صبح قیام می‌کند به نماز برمی‌خیزد، اثر این قیام و بیداری شب چیست؟ چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟ فقط بیداری و مشقتی است که نصیب او شده است، خوارج هم بلند می‌شدند نماز می‌خواندند صدای قرآن خوارج از فاصله‌ها به گوش می‌رسید، ولی این خارجی که دارد الان با این وضعیت نماز می‌خواند خود را در حصاری قرار داده، در چهارچوبی خودش را قرار داده که در آن محدوده چهارچوب از تمام ارزش‌ها خود را محروم کرده است، از تمام حریت‌ها و آزادی‌ها خودش را محروم کرده است، از تمام رشد‌ها و ترقی‌ها خودش را محروم کرده، محبوس کرده در یک محیطی و در یک فضایی که آن فضا فضایی انانیت و نفسانیت و برتری طلبی و زمین نخوردن حرف من، و از بین نرفتن حرف من و اگر این کار را بکنم پس حرف من دوتا خواهد شد بخاطر همین تا آخر عمر می‌ایستم و روی حرفم می‌ایستم در این فضا خود را محصور کرده است که دیگر روزه‌ای در این فضا نمی‌تواند ایجاد بشود و از جریانات و فضای بیرون و آن اکسیژن بیرون بخواهد در این صندوق و در این محبس بخواهد نفوذ کند و نیمه‌جانی برای او بوجود بیاورد چنان خود را در یک فضایی محصور کرده است که دیگر روزه‌ای از نور و لطافت و هوا را بر خود بسته آن وقت در این فضا شروع می‌کند روزه گرفتن در این فضا این فرد نماز می‌خواند در این فضا این فرد شب تا به صبح بیداری می‌کشد و قرآن می‌خواند و قرآن را هم با صوت بلند می‌خواند و هرچه بخواهند او را از این فضا بیرون بیاورند به او فکر بدهند به او اختیار بدهند به او اختیار و اراده انتخاب بدهند به او حریت بدهند به او عقل و فهم و معرفت بدهند خودش را هی بیشتر محصور می‌کند خودش را هی بیشتر حبس می‌کند یکی از دوستان بود می‌گفت من چندی پیش داشتم با یک نفر صحبت می‌کردم او در یک طرف قرار داشت و من در طرف

دیگر به اصطلاح او در جایی و من در جای دیگر از نظر اعتقادات با هم جور در نمی‌آمدیم من وقتی تمام راهها را بر او بستم و از هر راهی که وارد شد جلوی او را گرفتم یک مرتبه دیدم به هم ریخت سرش را آورد پایین و یک مرتبه با یک حالتی گفت: من این اعتقاد را دارم و از آن دست بر نمی‌دارم! ببینید این می‌شود چی؟ این می‌شود همان خوارچ، حال همان است، بابا وقتی این با دلیل راه را برایت بست برو فکر کن، چرا به هم می‌ریزی؟ چرا نمی‌توانی قلب خودت را باز کنی تا اینکه آن نور بیاید و آن مسائل بیاید و آنها بیاید تو را تغییر و تحولی ایجاد بکند در تو؟ چرا اینکار را می‌کنی؟ چرا در خودت فرو می‌روی؟ چرا دوباره آن خودت را و آن موقعیت خودت را در نظر می‌گیری و یک پرده‌ای می‌اندازی، پوششی می‌اندازی غلاف دور خودت را هی کلفت‌تر می‌کنی؟ برای اینکه جلوی نفوذ را بگیری خب این چه بدبختی است که داری به سر خودت می‌آوری؟ التفات می‌کنید مساله چیست؟ ما هیچ وقت نمی‌خواهیم در مواجهه با حق ببینیم طرف چه می‌گوید، حرف را چگونه می‌زند، رویش فکر کنیم، می‌آییم از اول خود را می‌بندیم، من در اینجا اعتراف کنم که در تمام مدت عمرم حتی نسبت به بزرگان هم یک همچنین حالی را نداشتم، یعنی وقتی یک نفر می‌آمد از بزرگان و افرادی که واقعا برای ما مطلب تمام بود و چیز دیگری نبود که بخواهیم رویش فکر کنیم، در عین حال اگر مساله‌ای مطرح می‌شد خوب گوش می‌دادم الان هم گوش می‌دهم و رویش فکر می‌کنم هیچ وقت نیامدم تا شخصی بیاید و یک مساله‌ای را راجع به یک بزرگی مطرح بکند بگوییم آقا ساکت شو حرف زیادی زن، نمی‌خواهد حرف بزنی، آنچه که تو می‌گویی من می‌دانم، آقا بگو مطلب را بگو، وقتی که می‌گوید فکر می‌کنم این مساله کجاست؟ چه ریشه‌ای دارد؟ اشتباه کرده یا نکرده؟ مطلب به او خلاف رسیده؟ در بسیاری از موارد افرادی که معاند

با این مکتب بودند و معاند با این راه بودند از این طرز برخورد من به کلی تغییر مسیر دادند گفتند اگر قرار بر این است که این مکتب این چنین باشد که آن کسی که خودش بالاخره در یک همچنین فضایی بار آمده و در یک همچنین فضایی رشد کرده، اگر قرار بر تعصب است باید او از همه متعصب‌تر باشد، اگر قرار بر توجه به این مساله است خب باید این از بقیه بیشتر مُصِر باشد نسبت به این مساله، در حالیکه او اینقدر آزاد است، اینقدر راحت است، خدمت رفقا عرض کردم وقتی که بنده جلد دوم اسرار ملکوت را نوشتم بر اساس یک وظیفه شرعی من این کار را انجام دادم غسل کردم، نماز استخاره خواندم، تفأل به قرآن زدم، وقتی که قرار بود مطالبی را بنویسم که خب علی‌کل‌حال پیرامون مسائلی بود که انجام شده و نقاط ابهامی در مسیر و مکتب بزرگان به وجود آمده بود، خب کی باید بیاید اینها را مطرح کند؟ کی باید از ذهن افرادی که معتقدند بر اینکه دلیل بر بطلان این مکتب این مطالب خلاف و انحرافی است که به وجود آمده کی باید این شبهه را برطرف کند؟ خب کسی نیست، هی که بر شبهات اضافه می‌شود، هی که بر این مطالب اضافه می‌شود، اگر من نیایم بگویم، من که در این فضا بودم، من که در یک همچنین موقعیتی بودم، خب کی باید بیاید بگوید؟ خب چه مساله‌ای مطرح شد حتی نگاه کردن به جلد این کتاب هم حرام شد! ببینید تعصب تا چه حد جلو می‌رود، بابا جلد کتاب که دیگر نگاه کردن ندارد، شما خیلی چیزها را نگاه می‌کنید، جلد کتاب ما که دیگر چیزی نیست در قبال آنها، درست شد خب ولی وقتی که کتابی درآمد مربوط به مرحوم آقا، آمدند گفتند که این کتاب پخش شده و این مربوط به زندگی مرحوم آقا است بدون اینکه بنده اصلاً کتاب را نگاه کنم، خدا شاهد است، قبل از اینکه این کتاب به دست من برسد و دست تحسّر بر دست بزنم و متوجه بشوم که چه مسائلی است، قبل از

اینکه حتی نگاه نکنم، آمدند از من سوال کردند یک همچنین کتابی پخش شده راجع به زندگی مرحوم آقا، آیا بخریم؟ گفتم توی هر اتاقتان ده تا بگذارید، اصلاً قبل از اینکه ببینم، چرا؟ انسان عاقل است، عقل دارد، فهم دارد، اینجا گچ که نگذاشته‌اند، خب بخوان خوب است قبول کن، اینکه دیگر اشکال ندارد، اینکه دیگر حُرمت ندارد، اینکه دیگر این بازیها را ندارد و تأسفم به آنجا رسید که وقتی مقدمه را خواندم دیدم درست برخلاف مکتب مرحوم آقا و بر خلاف عقیده مرحوم آقا که جلد هجده امام‌شناسی را ایشان برای این مساله نوشته‌اند در آنجا نکته‌ای تذکر داده شده است که بر خلاف آن مکتب، مساله جور دیگری جلوه داده شده، گفتم ای داد!!

ببینید ما نمی‌توانیم در قبال مکتبی که مطالب را صریح و بی‌پرده و روشن و نورانی را عرضه کرده بی‌تفاوت باشیم، وقتی که مرحوم آقا می‌فرمایند حریم امامت باید محفوظ بماند، حریم ولایت باید محفوظ بماند، حریم عصمت باید محفوظ بماند، حریم امام معصوم علیه‌السلام باید محفوظ بماند، باید محفوظ بماند، باید این مطلب در سخنان ارائه بشود تعبیری را که ما برای امام معصوم علیه‌السلام می‌آوریم آن تعبیر را نمی‌توانیم در جای دیگر استعمال کنیم آن حریم و فضایی که برای امامت است، همان فضایی است که برای رسالت است و همان فضایی است که برای الوهیت است در مساله الوهیت ما نمی‌توانیم آن مقام قدس و طهارت و توحید را در ظهورات و مظاهر در تعینات آن به فرد دیگر و کس دیگر و مظهر دیگری سرایت بدهیم در مقام رسالت نمی‌توانیم آن عناوین آن موقعیت آن شخصیت آن مقام عزت رسول‌الله را که فقط مختص آن حضرت است و ائمه معصومین چهارده نفر فقط به این مساله متصف هستند و بس تا خدا خدایی کرده است و خواهد کرد این چهارده نفر ما نمی‌توانیم آن موقعیت را و

آن حریم را که مخصوص چهارده معصوم علیهم السلام است ما بیائیم به هر کسی، به هر بزرگی، بزرگ است بسیار خب روی سر ما، روی چشم ما، ما از همه بزرگان امید شفاعت داریم، ما از همه بزرگان تشکر و امتنان داریم، نسبت به راهی که رفتند، نسبت به زحمتی که کشیدند، انشاءالله همه مأجور باشند، ولی آن حریم باید محفوظ باشد، این رسالتی است که بر فرد فرد از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بالخصوص طبقه فضلا و اهل علم که مبلغ این مکتب هستند بر عهده آنها هست آن وقت ما می‌آییم در تعبیری که داریم می‌آوریم در این مقدمه جوری تعبیر می‌کنیم که ما آن تعبیر را پذیرفتیم ولیکن به خاطر القابی که قبلا بوده آن القاب را استعمال کردیم!!! این خنده‌دار نیست؟ مسخره نیست؟ مثل اینکه بنده الان که دارم با شما صحبت می‌کنم خب الان من سنم پنجاه و سه یا چهار است خوب نگاه نکردم شناسنامه‌ام را در همین حدود پنجاه به بالا درست من در این حدود خب با من شما چطور برخورد می‌کنید؟ اگر بخواهید الان از من یاد بکنید از من جایی اسم ببرید می‌گویید که آقای طهرانی دیگر، بالاخره خب این دیگه آقای طهرانی یک چیز متعارف است، خب اگر من در دوران چهارسالگی و پنج سالگی بودم و بهم می‌گفتند بچه بیا، الان هم همین را می‌گوییم؟ بچه رفته بالای منبر یک همچین حرفی زده! هان، این مسخره نیست؟ کی را دارید مسخره می‌کنید؟ سر کی را دارید کلاه می‌گذارید؟ شما دارید الان لقب یک نفر را بکار می‌برید و بعد می‌گویید لقب پنجاه سال پیش او را دارم بکار می‌برم!! خب احمق آن کسی که دارد این کتاب را می‌خواند می‌فهمد تو داری دروغ می‌گویی، می‌فهمد تو مکاری، می‌فهمد تو منافقی، می‌فهمد تو بر ضد مکتب اولیاء و اساتید خود داری قلم‌فرسایی می‌کند، می‌فهمد این را، درست، ننویس، تو که جرأت نداری آنچه را که بزرگان گفتند به رشته تحریر بیاوری

غلط می‌کنی از قول پدر من و صاحب این مکتب مطلبی را بر خلاف آنچه را که او یک جلد درباره او نوشته است بخواهی بیاوری، حق نداری همچنین کاری بکنی، تو خیانت به مکتب بزرگان و مکتب اولیاء خدا کردی، درست، ولی در عین حال وقتی از ما می‌پرسند، می‌گوییم آقا بروید بخرید و بخوانید چه اشکال دارد؟ بخوانید ایراد ندارد، چرا؟ چون این مکتب مکتب حریت است، مکتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید همیشه سرت را بالا نگه دار، صاف راه برو، سرت را اینطوری پایین نینداز، چشمت را نبند، هی نگو من خرم، هی به خودت تلقین خر بودن را نکن، اگر خر هم هستی اقلاً جلوی مردم دیگر نگو من خرم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌گوید سرت را بیانداز پایین، چشمت را ببندد، در مقابل افراد کرنش کن و تعظیم کن، می‌گوید سرت را بالا کن، درست راه برو، در اجتماع درست حرکت کن، حرف دهن را بفهم، مؤدب باش، درست صحبت کن، منطقی باش، همه حرفت را می‌پذیرند و همه هم گوش می‌کنند سر را پایین انداختن و تبسم کردن و تواضع کردن و هزار تا شیطان در درون پروراندن این در مکتب علی نیست، این در مکتب قرآن این نیست، مرحوم آقا می‌فرمودند انسان باید وقتی از این مسائل مطرح می‌شود... ایشان واقعاً کفرشان در می‌آمد از اینهایی که یک وضعی دارند و یک قسمی هستند و یک جوری در میان اجتماع می‌خواهند حرکت بکنند و حتماً سرشان را پایین بیاندازند و یک مقدار لنگان لنگان در خیابان حرکت بکنند و خلاصه از این بازیها، بازی است دیگر، نمی‌دانم دیدید یا ندیدید ایشان وقتی یک همچنین مسائلی مطرح می‌شد واقعاً آن مقام حریت، مناعت، عزت اینها را ما می‌دیدیم می‌گفتند: آقا انسان که احتیاج به این چاپلوسی‌ها و تظاهرات در میان مردم ندارد انسان که نیاز ندارد که خود را اینگونه در میان مردم موجه جلوه بدهد نیاز به این حرفها ندارد صاف باید

حرکت کند و قشنگ و منظم و مرتب حرکت کند هر کی می خواهد بپذیرد، هر کی می خواهد بگوید متکبر است، بگوید متکبر است اصلاً، تکبر غلط است، ولی این تواضع منافقانه، این حالتی که ما به خود بگیریم و تصور کنیم یک فردی بشود که از دنیا اعراض کرده و در این مسائل نیست این هزاردرجه بدتر است آنچه که او در نفس خود دارد صد درجه از تکبر این بدتر است، هزار درجه از تکبر بدتر است، تکبر فقط یک حالتی است که می گوید من از بقیه بالاترم و اینطوری خودم را نشان می دهم بقیه هم به او سب می کنند و فحش می دهند و استهزاء می کنند، مسخره اش می کنند ولی این می خواهد مورد توجه قرار بگیرد، مورد تعریف و تمجید افراد قرار بگیرد و در باطن دارد خود را هی خراب می کند هی دارد پرده می اندازد، هی دارد پوشش ایجاد می کند برای آن مسائل درونی، درست، پس بنابراین آنچه که مرام بزرگان و مکتب بزرگان اقتضا می کند آن چیست؟ آن این است که انسان در روش خود و در مرام خود مکتب اصالت روح و اصالت معنا و اصالت غیب **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** نه یؤمنون بالظاهر، نه یؤمنون بالمسائل الاجتماعیه، نه یؤمنون بالشؤون الاجتماعیه و المصالح الشخصیه، فقط در میان مردم جوری جلوه کنند ولی یواشکی چیزهای دیگر به هم بگویند، وقتی دارند با مردم صحبت می کنند و دارند از ما عکس برمی دارند مثل الان که دارند از ما عکس می اندازند این جناب آقا (دوربین) که آویزان است دارد از ما عکس می گیرد من الان یک قسم صحبت بکنم ولی وقتی در داخل بروم قسم دیگر حرف بزنم مساله را عوض کنم مطلب را عوض کنم بگویم این حرفها که می زنیم مال مردم است و وقتی بیاییم با هم باشیم... این چی است؟ این متریا لیستی است این مکتب، مکتب متریا لیست این اصالت ظاهر است، این اصالت اجتماع است، این اصالت شؤون شخصی و مصالح فردی است، این

اصالت شیطان است و اصالت ابلیس است و اصالت جنود ابلیس است، اما در اصالت روح و اصالت غیب چی است؟ **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**، به غیب ایمان می آورند حرکاتشان با مردم بر اساس غیب است، یعنی بر اساس غیب با مردم صحبت می کنند، بر اساس ایمان به غیب با مردم حرف می زنند بر اساس ایمان به غیب با مردم معاشرت می کنند با مردم برخورد می کنند.

دو نفر از کربلا آمده اند یکی در میان افراد موجه است، یکی موجه نیست خانه آن که از کربلا آمده و موجه است می روند خانه آن یکی نمی روند این اصالت ماده است، این زیارت دیگر زیارت امام حسین علیه السلام نیست این زیارت، زیارت شیطان است، زیارت ابلیس است، زیارت توهمات و تخیلات است، دو نفر مریض می شوند، یکیشان پول دارد، ثروت دارد در میان افراد موقعیت دارد، آدم وقتی می خواهد به دیدن برود: آقا سلام علیکم تلفن می زند چقدر ما تلفن زدیم بیایم خدمتتان برسیم فلان و این حرفها، و یکی دو روز دیر شده ببخشید، آن هم که می داند که دارد حقه بازی و دروغ می گوید، هم این می داند هم او.

ولی آن یکی که در میان افراد هم است، آن هم رفیقش است، آن هم دوستش است، وقتی که مریض می شود اعتنا نمی کند می گوید سرماخوردگی است دیگر، انشاءالله خوب می شود، درست، این چی است؟ این عیادت مریض عیادت شیطان است، عیادت تخیلات و توهمات است، اصلاً ثواب بهت نمی دهند، گناه هم برایت می نویسند، اینطور نیست، درست، در **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** آن مساله ایمان به غیب در عمل باید برای افراد ظهور پیدا بکند در عمل باید برای انسان تجلی پیدا بکند همه کارهای که ما داریم می کنیم **يُؤْمِنُونَ بِالْظَاهِرِ** است **يُؤْمِنُونَ بِالْشَّهَادَةِ**، **يُؤْمِنُونَ بِالْعَالَمِ الْمَادَةِ**، **يُؤْمِنُونَ بِالْمَادَةِ** انسان ایمان می آورد، ایمان

به ماده، ایمان به ظاهر، ایمان به دنیا، ایمان به این روابط، روابط اجتماعی، ایمان داریم، اعتقاد داریم، اصلاً خدایی در کار نیست، حضرت در روز عاشورا فرمودند: **أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ ۚ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ۚ** **أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ** ^۱ یعنی اینها تبدیل به یک توده متریا لیست شده‌اند این افرادی که آمدند به جنگ من و به از بین بردن من و کشتن من، دنیا آمده اینها را به اصالت ماده مبتلا کرده است به متریا لیستی اینها را آمده گرفتار کرده، اینها برای بقاء یزید، ای کاش برای بقاء خودشان بود، برای بقاء یزید و ابن زیاد، برای شؤون اجتماعی، برای هزارتا درهم، برای صددرهم، برای یک کیسه گندم آمدند پسر پیغمبر را کشتند، تو را به خدا ببینید، بابا اگر می‌خواهی بخشی برو میلیون میلیون بگیر نه یک کیسه گندم بیاورند در خانه‌ات و بگویند فردا برو پسر پیغمبر را بکش، هان، یک کیسه سیب زمینی بیاورند در خانه‌ات بدهند بعد بگویند که بیا برو پسر پیغمبر را بکش نمی‌دانم سیب زمینی بوده، گندم بوده، آن موقع گندم بوده اگر قرار است دینت را بفروشی چرا با یک کیسه گندم می‌فروشی و در لشکر عمر بن سعد می‌روی؟ بابا اقلاً بیا زیاد بگیر، یک کیف بیشتری بکن، یک لذت بیشتری، این چیست؟ این اصالت ماده به این می‌گویند اصالت ماده یعنی انسان می‌آید تا چشمش به یک کیسه گندم می‌افتد، ابن زیاد آمده این کیسه گندم را بگیر این یک اشرفی را بگیر پیش شریح قاضی کیسه‌ها را می‌گذارند، هان، قبلاً قبول نمی‌کرد: ای داد بیداد، چی؟ من امضا کنم؟ فتوا بدهم حسین بن علی از دین بیرون رفته؟ از دین پیغمبر خارج شده؟ هنوز یک روزنه‌ای هست، ببینید، از اول صاف نمی‌گوید: نه، عیب ندارد، باشد بیا امضا

^۱ - سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹

می‌کنم، هر چه بدهید امضا می‌کنیم، تو فقط بالا بنویس یا سفید بنویس و خودت کاغذ را پر کن و من امضاء کنم، نمی‌گویند، بلکه ناراحت می‌شود که این فلان است و... می‌نشینند فکر می‌کند بعد یک دفعه خب آن هم می‌داند اینجا چی می‌گذرد فرکانس رد و بدل می‌شود **وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجْدِلُواكُمْ^۱ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ**^۱ این می‌داند داخل او چه می‌گذرد، او هم این را می‌شناسد، گفت کور شود آن دکان‌داری که مشتری را نشناسد، آنکسی که می‌فرستد دنبال این می‌داند چه بر این دارد می‌گذرد، لذا چند دقیقه نمی‌گذرد کیسه‌های طلا می‌آید جرینگ‌جرینگ، به‌به، این چه خوب می‌زند، اگر برای ما بیاورند ما چکار می‌کنیم؟ یک مقدار نگاه می‌کنیم، نه، یک دفعه دیگر در می‌زنند کیسه دوم را می‌آورند می‌گذاریم بغلش، یک تکان خورد، هنوز نگذشته، بیست دقیقه بعد کیسه سوم را می‌آورد، همه را اول نمی‌آورد بدهد، یکی یکی، این همی شل می‌شود، شل می‌شود، همی از آن الذین يؤمنون بالغیب فاصله می‌گیرد می‌آید به يؤمنون بالظاهر، يؤمنون بالاشرفی، الذین يؤمنون بالبهار الآزادی فلهم عذاب الیم این آیه قران الان آمده (مزاح) درست یک کیسه می‌آیند بیا بگیر دومی بگیر سومی طلا و نقره یک دفعه آخرش کاغذ ابن‌زیاد می‌آید، اول نمی‌آید، لطفا اینجا را یک امضا بفرمائید آن هم برمی‌دارد یک امضاء می‌کند و تمام شد پرونده دیگر بسته شد رفت که دیگر نمی‌تواند در بیاید، آقا هم فردا این کاغذ را می‌آورند و می‌روند بالای منبر و مردم را جمع می‌کنند و این هم قاضی‌تان، این قاضی که در زمان خلفای راشدین، خلفای اربعه، حتی در زمان علی علیه‌السلام حتی در زمان علی ببینید چه گفته آن وقت مردم چی فکر می‌کنند؟ دیگر مردم آن

^۱ - سوره الانعام (۶) قسمتی از آیه ۱۲۱

ته مانده‌ای هم که دارند شروع می‌کنند تق و لق شدن دیگر خیلی اینجا قضیه سخت است کاری که این شریح قاضی کرد از تمام لشگری که رفتند کربلا کارش سخت‌تر بود، این همه را راه انداخت، امضای این بود، فتوی این بود حسین بن علی از دین خارج شده! و دفعش واجب است! از کدام دین خارج شده؟ این حسین بن علی علیه السلام که دارد نماز می‌خواند در شب عاشورا همه می‌دیدند که نماز می‌خواند، تلاوت قرآن بود، از این مسائل بود از کدام دین خارج شده؟ آن حسین بن علی که در قبال تیرهای که می‌آمد نماز ظهرش را به جا آورد از دین خارج شده؟ اگر ما بودیم می‌خواندیم؟ ولی چشم بسته است.

چرا؟ چون می‌گوید من زیر بار بیعت با یزید نمی‌روم یزید بوزینه‌باز است و سگ‌باز است و فاحشه‌باز، یزید خلیفه اسلام فاحشه‌باز است و من پسر رسول خدا نمی‌توانم با یک فاحشه‌باز و با کسی که فاحشه‌ها در منزلش می‌روند می‌آیند من نمی‌توانم بیعت کنم، من پسر رسول خدا نمی‌توانم بیعت کنم به عنوان خلیفه مسلمین که جان و مال و ناموس و همه چیز ما در اختیار ایشان باشد، بیعت اینطور است دیگر.

هر چه می‌گویم باید بپذیری، هرکاری می‌کنم باید بکنی، هارون چی گفت؟ گفت هرچی داری به ما بده، گفت مالم را می‌دهم، ناموسم را می‌دهم، دینم را می‌دهم، گفت خب تمام شد هرچه داری باید بدهی. درست، خب این می‌آید این کار را انجام می‌دهد این از الذین یؤمنون بالغیب می‌آید وارد می‌شود در الذین یؤمنون بالظاهر، الذین یؤمنون بالشؤون الشخصیه و شؤون الاجتماعیه و المصالح و المنافع الدنیویّه تمام اینها می‌آید و او را می‌گیرد لذا سیدالشهداء می‌فرماید: **أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ** شیطان آمده آنها را در بر گرفته استحوذ می‌داند یعنی چه؟ یعنی در چمبره خود گرفتن و هیچ راه نفوذی نگذاشتن،

استحوذ یعنی چمبره گرفتن چنان گرفتند که قدرت برای تنفس و سربالاکشیدن را دیگر از دست انسان داده، یعنی خودش کرده **فَأَنْسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ** حالا که این شد دیگر یاد خدا در قلب اینها نمی‌رود، اگر من پسر پیغمبر بگویم فایده ندارد، پدرم زنده بشود بیاید به اینها بگوید فایده ندارد، رسول خدا هم بیاید و بگوید فایده ندارد می‌گویند بابا این که مرده، خیال می‌کنیم، مکاشفه است، مکاشفات غیر واقعی است، آن هم بیاید بگوید دیگر فایده ندارد **فَأَنْسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ** دیگر ذکر خدا در او نمی‌رود، این می‌شود چی؟ می‌شود اصالت ماده، پس اصالت ماده خیال نکنیم فقط برای یک مشت افراد ملحد و ماده‌گرا، افرادی که نفی الوهیت می‌کنند، نفی صانع می‌کنند، نفی عالم غیب می‌کنند است، نه، به این کاری ندارد خود ما هم اصالت ماده‌ای هستیم خود ما هم متریالیست هستیم و خود ما هم اصالت معنا و روح را با دست خود کنار می‌گذاریم و با روش خود این را کنار می‌گذاریم.

پس بنابراین به این نکته می‌رسیم هرکسی در هر نقطه‌ای از دنیا یهودی باشد، نصرانی باشد، مجوس باشد، ضدخدا باشد، خدا را قبول نداشته باشد، ولی در مرامش در اعتقادش - آیه قرآن که راجع به مستضعفین است اشاره به همین افراد دارد، مستضعف هستند، آیه به دستشان نرسیده، وسعشان بیش از این اجازه نداده - در مرامش و در فکرش و در ارتباطش با مردم و در مسائل و منافع شخصی و دنیائی‌اش به صداقت و حریت و انسانیت معتقد باشد این فرد قائل به اصالت معنا و اصالت روح است گرچه خودش هم به این مساله معتقد نباشد و هر فردی در هر نقطه‌ای از دنیا از شیعیان مدعی صددرصد و هزاردرصد امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد و هر روز اعلام کند، هر صحبتی که می‌کند صد بار

اسم ائمه علیهم السلام را بیاورد و خود را به ائمه علیهم السلام منتصب کند، ولی در عمل مرام آنها را نداشته باشد و بر خلاف برود این فرد مترالیست است و قائل به اصالت ماده است و قائل به نفی الوهیت و توحید و رسالت و حقیقت و عالم غیب است. درست شد این مکتب مکتب اسلام است، در این مکتب که مکتب اصالت روح و اصالت غیب و اصالت معنا است، در این مکتب احکام اسلامی تشریع شده، این را من می خواستم امروز بگویم در این مکتب نه اینکه انسان برود برای خودش یک فکری بکند و یک برنامه ای داشته باشد و یک راهی داشته باشد بعد هم از آن طرف بگوید این احکام اسلام اینطور است خب اینها با هم جور در نمی آید، اینها با هم نمی سازد، اگر ما معتقد به احکام اسلام هستیم، اگر معتقد به حقانیت تکالیف و وظایف و شریعت رسول خدا هستیم باید این مساله تکالیف و نزول وحی بر رسول خدا و انزال فرائض واجبات و محرمات و سایر تکالیف را در این مجموعه بپذیریم در مجموعه مکتب اصالت معنا و اصالت غیب نه در مجموعه مکتب اصالت ماده لذا یک گوشه اش را می گیریم با آن گوشه دیگر مخالف درمی آید آن وقت می خواهیم درست کنیم اینجا نمی شود آنجا نمی شود در مکتب اصالت روح و اصالت غیب است که شریعت رسول خدا می تواند توجیه پیدا کند، شریعت رسول خدا می تواند حقانیت خودش را به منصبه ظهور برساند، ولایت ائمه معصومین علیهم السلام می تواند در این فرض و در این موقعیت می تواند توجیه پیدا بکند، و الا ابوحنیفه هم جلوی امام صادق علیه السلام دکان و دستگاه راه انداخته بود، او هم احکام اسلام را می گفت، اما چه احکامی؟ ابوحنیفه با چند نفر در کوفه نشسته بود آمدند از طرف حاکم گفتند فلان شخص یک همچنین کاری را انجام داده، گفت این سرقت است، گفتند حکم سرقت چیست؟ گفت حکم این است که دستش را بزنند او هم بلند شد

رفت که به حاکم بگوید و در همان دارالاماره در آنجا دستش را ببرند، وقتی که رفت شخص راوی - من این جریان را در جلد سوم کتاب اسرار ملکوت که فعلا در دست نگارشش هستیم به یک مناسبتی آورده‌ام - یکی آنجا نشسته بود گفت او گناهی نکرده، تو که الان گفتی سارق است او سارق نیست، تقصیر تقصیر آن است این آمده اینطوری انجام داده تو چطور می‌گویی سارق است؟ یک فکری کرد و گفت راست می‌گویی، گفت خب بلند شو برو زود بگو، گفت ولش کن حکم است گذشته دیگر، ابوحنیفه نشست، اگر این می‌رفت فایده نداشت باید خود ابوحنیفه می‌فرستاد که جلوی این را بگیرد، ابوحنیفه نشست و دست یک بی‌گناه را قطع کردند، بخاطر اینکه حرفش دوتا نشود! این رئیس مذهب اهل تسنن است! یک همچنین فردی که حاضر است به تعبیر خودش هر فتوایی را که امام صادق علیه‌السلام داد من بر خلافش عمل کردم و بر خلاف گفتم آن وقت این آقای ابوحنیفه می‌شود از مفاخر اسلام!! چرا؟ چون در زندان منصور رفته شده از مفاخر اسلام! کسی که بنشیند - تازه یکی از آن را من گفتم انشاءالله مطالب دیگرش را خودتان خواهید دید - و بفهمد بواسطه حکم غلطی که کرده دست را دارند قطع می‌کنند آقا، این همینطور بنشیند نگاه کند و بگوید برای اینکه حرفم دوتا نشود بگذار قطع کنند، اشکال ندارد، مساله‌ای نیست، چیز مهمی نیست، خب چرا دست خودت را نمی‌گذاری قطع کنند اگر مساله‌ای نیست؟ این ابوحنیفه آن وقت می‌تواند حکم اسلام را بگوید؟ آن کسی که غیر از امام معصوم علیه‌السلام است او می‌تواند حکم اسلام را بیاید بگوید؟ آن کسی که امام معصوم است و طهارت نفسیه او به مرتبه عصمت رسیده است او می‌تواند مساله اصالت معنا و اصالت غیب و اصالت روح را او می‌تواند احساس کند، چرا؟ چون او خودش بر او عالم احاطه و سیطره پیدا کرده بر اساس اتصالش به

مساله و به مکتب اصالت غیب آن وقت می آید احکام برای مردم بیان می کند، خب این چقدر فرق است؟ چه فرق است بین امام علیه السلام و بین بنده، بنده به اینجا رسیده ام؟ نرسیده ام، بنده سرتا پایم در اصالت ماده و اینها غوطه ور است چطور می توانم من بیایم و احکام منطبق با اصالت معنا و اصالت غیب را بگویم - خیلی مساله دقیق است فضلا بهتر این مساله را می توانند هضم کنند- آن احکامی که باید حکم عملی جامعه باشد، بر چه اساسی آن احکام باید شکل بگیرد؟ و از ناحیه چه شخصی باید آن احکام ارائه بشود؟ و از ناحیه چه فردی باید آن احکام به منصفه ظهور در بیاید؟ به منصفه ظهور درآوردنش خیلی مساله است، این می شود مکتب مکتب اصالت معنا، درست، لذا رسول خدا در یک روایتی می فرماید: **مَثَلُ الْمُؤْمِنِ فِي تَوَادِّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى بَعْضُهُ تَدَاعَى سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى**^۱ خیلی واقعا روایت روایت عجیبی است یعنی کسی که به این معنا برسد این حقیقت را درک نکند دیگر تمام آیات قرآن دیگر برایش قابل فهم می شود روایاتی که از ائمه علیهم السلام آمده برایش قابل فهم می شود می تواند تازه آن معنای خودش را می تواند پیدا بکند، که امام علیه السلام برای چی اینجا گفتند؟ برای چی آنجا آن حرف را زدند؟ آیه قرآن به چه دلیلی در اینجا آمده؟ آن اختلافش در آنجا در چه صورتی خواهد بود؟ حکم ها متفاوت خواهد شد.

وقتی که در آنجا، آن روز، آن مرد بزرگ به یکی از افراد از مراجع فعلی حفظه الله که مرد بزرگی است و من نشسته بودم ایشان در آنجا گفتند که شما راجع به این مساله چه فکر می کنید که یک نفر سی سال است حکم شرعی بهش

^۱ - بحار الانوار جلد ۵۸ باب ۴۳ صفحه ۱۵۰

نرسیده، سی سال است آمده غسل کرده، حمام رفته و غسل کرده، غسل جنابت کرده بعد به جای اینکه اول سمت راست را بشوید اول آمده سمت چپ را شسته، یا اول آمده بدنش را شسته بعد سرش را شسته، خب غسل باطل است، مثل اینکه کسی که بخواهد وضو بگیرد اول دست چپش را بشوید، خب وضو باطل است، این هم همینطور کسی که بعد از سی سال یک مرتبه متوجه می‌شود بر اینکه عجب این باید اول سرش را بشوید بعد سمت راست و بعد سمت چپ این چه حکمی پیدا می‌کند؟، خب این مساله چطور می‌شود؟ حالا جوابی که داده شده خیلی جواب ناتمامی بوده، حالا با فرض اینکه ما بپذیریم، یعنی مجبوریم بپذیریم که این غسل باطل است، پاسخی که داده شده بود لابد رفقا متوجه شده‌اند و مطالعه کرده‌اند نمی‌دانم در کجا این مساله را من مطرح کردم^۱ خب پاسخی که داده شده بود این بود که اشکال ندارد چون در غسل توالی شرط نیست و انسان می‌تواند یک مقداری با تراخی هم انجام بدهد، دیرتر می‌تواند بعضی از این اجزاء غسل را انجام بدهد، مثل وضو نیست که باید پشت سر هم باشد و بینش فاصله نیفتد، نه، انسان در غسل می‌تواند اول سرش را بشوید و پنج دقیقه بعد طرف راست، البته محدودیت (زمانی) دارد، نه اینکه آدم سرش را بشوید فردا بیاید طرف راستش و پس فردا طرف چپش را نه اینطور نیست و اینگونه اشتباه است، بلکه در حد چند دقیقه‌ای اشکال ندارد انسان تاخیر کند حالا فوقش تا یک نیم ساعتی هم برسد مساله، ولی دیرتر نمی‌شود.

خب پاسخی که داده شده چی بود؟ این اشکال ندارد این الان سرش را شسته و دفعه بعد که می‌آید این طرف راستش را می‌شوید حالا یا اول یا دوم

^۱ - کتاب اسرار ملکوت جلد ۲ صفحه ۹۳

بالاخره طرف راستش با آن اول با هم می‌چسبند این می‌شود نصفش بعد دفعه سوم که می‌آید غسل کند ثلث دیگرش که بالاخره طرف چپ است می‌آید به آن هم می‌چسبد این می‌شود تمام، این نماز درست است.

خب عزیز من این نمازهای که این چندروزه خوانده چه می‌شود؟ حالا اگر فرض بکنیم که یک فرد موفق باشد صبح و شب یا هر چندساعت یکبار بخواهد غسل کند این مطلب شما به جای خود، ولی اگر نه، بالاخره مطابق روال عادی، چه عرض کنم؟ خود رفقا باید تجزیه و تحلیل کنند، دیگر به عهده آنها می‌گذاریم، این کسی که هفته اول سرش را می‌شوید هفته دوم می‌آید فرض بکنید طرف راستش را می‌شوید این یک هفته نمازها چی می‌شود؟ نماز خوانده شده بدون غسل بوده، خب این نمازها خوانده شده معلوم است باطل است، بسیار خب حالا که پذیرفتیم نمازها باطل است کسی که سی سال نماز باطل خوانده این چه باید بکند اینجا است که ایشان می‌خواستند آن فرد را متوجه این مساله بکنند که بدان چه مسئولیت سنگینی را داری به دوش می‌گیری آیا تو به این نکته رسیده‌ای؟ آیا تو به این اصالت غیب و این احاطه فضایی کلی بر اعمال انسان از ناحیه پروردگار و غیب اطلاع پیدا کرده‌ای؟ و متوجه شده‌ای که برای هر کسی بر طبق آن استعدادات و ظرفیت‌ها و امکانات و سعه وجودی، خدای متعال تکلیف خاصی قرار داده؟ این را متوجه شده‌ای یا نه؟ خب متوجه نشده بود دیگر، خب وقتی که انسان این مساله را به دست نیآورد آن وقت چگونه می‌تواند متکفل و متصدی احکامی بشود که آن احکام در این ظرفیت شکل گرفته است؟ این احکام در این موقعیت تشریع شده؟ این تکالیف در یک همچنین وضعیتی تشریع شده؟ حالا راجع به این قضیه مطلب خیلی زیاد است، البته بحث به اینجا بر نمی‌گردد و مساله قدری فنی می‌شود بنده انشاءالله بعداً قصد

دارم در آن کتاب و رساله اجتهاد و تقلید مرحوم آقا که اگر خداوند توفیق بدهد - بسیار بسیار کتاب عجیبی است - و مشغول بازنگری آن رساله بنده هستم و با اضافه نمودن بعضی از مطالب و اینها از نقطه نظر فنی در آنجا به این مساله پرداخته بشود که جایش آنجاست، آنجا انسان می فهمد که یک قدری هم ما باید یک ترسی داشته باشیم، یک مقدار هم باید ترس داشته باشیم، یک مقدار هم باید یک کمی نسبت به آینده خودمان نسبت به موقعیت خودمان (بیمناک باشیم)، کسی بر عهده ما آخر یک همچنین مطلبی را تحمیل نکرده، وقتی کسی تحمیل نکرده چرا ما خودمان را در دردسر بیاندازیم؟ چرا خودمان را در دغدغه بیاندازیم؟ چرا؟ برای چی؟ آن مقداری که از عهده مان برمی آید انجام می دهیم آن مقداری که می توانیم نسبت به آن پاسخگو باشیم به همان مقدار انجام می دهیم، یک مقداری انسان متوجه باشد.

در یک همچنین موقعیتی آن وقت رسول خدا می فرماید: **مَثَلُ الْمُؤْمِنِ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ** در محبت هایی که به همدیگر می کنند عطوفت هایی که به همدیگر می کنند رحمت هایی که برای هم ایجاد می کنند این وُد و محبت و رحمت و عطوفت **كَمَثَلِ الْجَسَدِ** مؤمنین مثل یک جسد می مانند.

رسول خدا نیامده فقط قانون بگذارد و یک مشت الفاظ به ما تحویل بدهد، ما اینطوری هستیم حرفی که می زنیم، می زنیم اصلاً خودمان هم نمی فهمیم چی گفتیم، فقط حرف می زنیم، رسول خدا وقتی حرف می زند کلامش از وحی است، کلامش از باطن و جان است، کلامش از روی حقیقت است، وقتی که همانطوری که من دارم این لیوان آب را نشان شما می دهم و می گویم در این لیوان آب است نه نمک یا ماده دیگر، واقع را دارم به شما نشان می دهم، رسول خدا در دستورات اجتماعی و اخلاقی واقع را می گوید، می گوید مؤمنین و

مسلمانان... این را باید تمام ملل دنیا این عبارت را باید بنویسند و این حقوق بشر و امثال ذلکی که هست باید این روایت پیغمبر را بنویسند، آن وقت برداشتند به جای روایت شعر سعدی را آورده‌اند در اعلامیه حقوق بشرشان قرار دادند.

إِذَا اشْتَكَى بَعْضُهُ تَدَاعَى سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَّى وَفَتَى كَيْفَ يَكُونُ بِأُضْغَانِهِ إِذَا اشْتَكَى بَعْضُهُ تَدَاعَى سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَّى وَفَتَى كَيْفَ يَكُونُ بِأُضْغَانِهِ
ناراحتی و مشقت و درد و اینها بیفتد سایر اعضا در بیداری و در تب و بالا رفتن درجه حرارت بدن با او همراهی می‌کنند.

اگر سرم درد بگیرد، معده فرض بکنید ناراحت می‌شود، خواب برای من پیدا می‌شود در یک نقطه‌ای از بدن در شکم یک عفونتی پیدا بشود این عفونت موجب می‌شود همه بدن تب بکند، نه فقط اینجا گرم بشود سر گرم می‌شود درجه حرارت بدن می‌رود بالا، هم در سر، هم در پا هم، در دست و در سایر اعضا احساس ناراحتی که برای انسان بواسطه تألم یک عضو هست آن احساس ناراحتی را انسان در همه جا احساس می‌کند خیالش دیگر جمع نیست بخاطر چی است؟ بخاطر اینکه همه اعضا به یک اصل مربوط شدند آن اصل اصل روح و نفس است که بر همه اینها احاطه دارد و حکومت دارد این مکتب اصالت معنا است که این مطلب را برای انسان ایجاد می‌کند.

وقتی که در یک جا آلمی برای یکی از مسلمین بیاید سایر افراد نمی‌توانند بی تفاوت باشند، برای اسلام اینجا و آنجا و این نقطه و آن نقطه فرق نمی‌کند، اینجا مسلمان باشد اگر انسان وظیفه و تکلیفش را اعانه و کمک به مسلمین می‌داند دیگر نباید برای او فرق کند چه مسلمان اینجا باشد یا آنجا باشد.

اگر به یک نقطه توجه کند و اگر از یک نقطه غافل بشود و به نکات دیگری توجه بکند پس معلوم است چیز دیگری است آن وقت همین جناب سعدی می‌آید این شعری که

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
 چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
 تو کز مهنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

این را آمده نقل کرده بدون اینکه منبع را ذکر بکند، که این از پیغمبر گرفته می‌شود، آن وقت الان این را برمی‌دارند به عنوان اعلامیه حقوق بشر این کلام و شعر سعدی را می‌نویسند، خب این مال پیغمبر است، این روایت از پیغمبر است اینکه الان شما دارید این را می‌گویید می‌دانید از کیست؟ از کسی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام لوادار و حاکم این مکتب می‌رود بالای منبر و می‌گوید شنیده‌ام در بلادی که در تحت تصرف من است و در تحت حکومت من است دشمن از پای یک زن یهودیه، نه مسلمان، از پای یک زن یهودیه طلایش را برداشته‌اند - چون بعضی از زنها به پایشان طلا می‌بستند و به آن خلخال می‌گفتند - اگر شما از این درد و مصیبت بمیرید رواست، این حاکم اسلام و این متولی اسلام است که توانسته این مسئولیت را احساس کند و آن مساله **مَثَلُ الْمُؤْمِنِ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ** را با تمام وجودش لمس کند و با تمام حقیقت وجودش این مطلب را درک بکند و چنان از ته دل ناله برمی‌آورد که افراد می‌گویند چی شده حالا یک خلخال درآورده‌اند، می‌گوید بمیرید رواست! یعنی چی؟ یعنی آن زن یهودی بر گردن من حق و مسئولیت ایجاد کرده آن می‌گوید الان علی حاکم اسلام است و دارند از پای من خلخال درمی‌آورند او (زن یهودیه) نمی‌گوید که علی مسلمان است و یک خدای دیگری و پیغمبر دیگر و مکتب دیگری قائل است و من به اصطلاح جور دیگری هستم پس نباید من از او چیز دیگری بخواهم، من که مسلمان نیستم، خب طلبکار که نیستم، آن خودش را طلبکار می‌داند چون در ذمه اسلام است در ذمه حکومت امیرالمؤمنین

علیه السلام قرار دارد همین احساسی را که آن شخص دارد این احساس صد مقابل در امیرالمؤمنین علیه السلام است چرا؟ چون وجود امیرالمؤمنین علیه السلام یک وجود سعی است این احساس باید در ما باشد، باید ما یک همچنین احساسی داشته باشیم، ولی بین ما و بین امیرالمؤمنین خیلی فرق می‌کند، ما یک همچنین وجودی پیدا نکرده‌ایم، ما یک همچنین ظرفیت و سعه‌ای پیدا نکرده‌ایم، ولی اقلاً بدانیم آنها چه کرده‌اند، بفهمیم آنها چه کرده‌اند و ما هم عمل کنیم ما هم بفهمیم، آن درک را نداریم و نخواهیم داشت به فکرش هم نباشیم فقط کسی که به آن مقام ولایت برسد از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام او فقط می‌تواند این درک را پیدا نکند نه بقیه، نه در بقیه این مسائل نیست و بی‌خود هم زحمت نکشید، ولی حداقل بدانیم این مساله واقعیت دارد، صحت دارد، حقیقت دارد و خودمان را نزدیک کنیم، نزدیک کنیم تا به آن مساله و آن مرتبه برسیم، این اصالت می‌شود چی؟ این اصالت می‌شود اصالت روح و معنا در مقابلش چی است؟ مرحوم آقا می‌فرمودند در زمان مرحوم آقای بروجردی بعد از زمان مرحوم آقای بروجردی یکی از افراد از معممین که شخص فاضلی هم بود مرحوم آقاشیخ مهدی محقق که رفته بود در آلمان از طرف مرحوم آقای بروجردی در آنجا مساله امور اسلامی آنجا را به دست گرفته بوده ایشان می‌گوید وقتی برگشته بود ایران، من رفته بودم برای دیدنش صحبت‌هایی جالبی می‌کرد از نظر فرهنگی، از نظر علمی، از نظر میزان درک واقع، ادراک واقع، درک نگوید غلط است، درک نداریم، ادراک صحیح است، میزان ادراکی که آن جامعه علمی غرب نسبت به مسائل متافیزیک مثل فلسفه و امثال ذلک و اینها دارند که خیلی اظهار تأسف می‌کرد صحبت‌هایی می‌شد از جمله مسائلی که می‌گفتند ایشان مطرح کردند این بود می‌گفتند که یک شخصی بود که ایشان مسلمان شده بود،

مسیحی بود با صحبت ما در این مدتی که با ما بود مسلمان شد، شیعه شد، بعد دیگر ما با او ارتباط داشتیم و البته خانواده‌اش همه مسیحی بودند، زنش و بچه‌هایش مسیحی بودند، ولی این شیعه شده بود تا اینکه این مریض می‌شود و ما هم می‌رویم در بیمارستان و هر مرتبه که ما می‌رفتیم در بیمارستان می‌دیدیم یک نفر از این افراد خانواده حضور ندارند، لابد می‌گفتند خب مریض است دارند پرستارها به وظیفه‌شان می‌رسند، ما چرا برویم؟ چند مرتبه من رفتم با این زن و بچه صحبت کردم آخر این پدر شماسست مدتی با هم بوده‌اید، شما را بزرگ کرده، چرا نمی‌روید به عیادت او؟ آنها می‌گفتند بیمارستان به وظیفه خود عمل می‌کند چرا ما برویم؟ ببینید بیمارستان به وظیفه خود عمل می‌کند! ببینید معنایی وجود ندارد، عاطفه‌ای وجود ندارد، حقیقتی وجود ندارد، اصالت اصالت ماده است، متریالیستی است، حالا مسیحی هستند باشند، تا وقتی که حرکت می‌کند و جان در بدن دارد و برای ما مثل خر کار می‌کند باه‌اش هستیم و می‌رویم اما وقتی سرش را گذاشت پایین و توانش افتاد دیگر با دیوار و این سنگ و ستون دیگر برای ما تفاوتی نمی‌کند، این مکتب را مکتب اصالت ماده می‌گویند این شخص فوت کرد و طبق وصیتی که کرد ما این را بردیم و دفن کردیم و در آن قبرستان مسیحی‌ها خب دیگر جایز نبود بردیم در یک قبرستان کوچکی که مال مسلمانها بود ما آنجا دفن کردیم روز دوم شد دیدیم در خانه باز شد دیدیم این خانواده آمدند و نشستند آنجا و شروع کردند به ما اهانت کردن سبّ کردن و چه کردن که آقا شما اصلاً به ما توجه نکردید، شما ما را اصلاً مطرح نکردید، شما بی‌اجازه و با فضولی بلند شدید پدر ما را رفتید خاک کردید، به چه حقی شما حق ما را تضییع کردید، گفتم من چه حقی را تضییع کردم پدرتان فوت کرده مسلمان بوده بردم در یک قبرستان مسلمان‌ها دفن کردم گفتند نخیر و زن او و

دخترهای او گریه می کردند می گفت گریه می کردند که شما حق بزرگی را از ما تضییع کردید گفتم چه حقی؟ گفتند اگر شما دفن نمی کردید ما همین پدرمان را می بردیم به همین مراکز تشریح و اینها می فروختیم، او را تکه تکه اش می کردند چشم و دل و قلوه و بقیه جاهایش را درمی آوردند و هر کدام از اینها را می خریدند و شما ما را از رسیدن به یک همچنین حقی محروم کردید!! و به ما ظلم و جفا کردید!! چه جوابی دارید بدهید؟ ببینید این را می گویند اصالت چی؟ اصالت ماده، نه عاطفه دارد، نه رحم دارد، نه محبت دارد، نه وجدان دارد و نه عقل دارد، نه انسانیت دارد، خب تو حیوانی فقط به چی فکر می کنی؟ فقط به فرانک و یورو و دلار داری فکر می کنی؟ فقط به این فکر می کنی که چشمش چقدر ارزش دارد بردارم قرنیه اش را و بعد بروم پیوند قرینه بکنم و کلیه اش را اینکار بکنم، چرا گذاشتی بمیرد؟ خب اینها برای تشریح و این حرفها جسدها را می خرنند شما ما را از چند فرانک محروم کردید! شما ما را از این مقدار مال محروم کردید! و شما به ما ظلم کردید! می گفتند تعبیر آنها این بود که شما به ما جنایت کردید!! واقعا خنده دار نیست؟ که انسان این مرام این مکتب در مقابل مکتب رسول خدا که می گوید: **مَثَلُ الْمُؤْمِنِ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى بَعْضُهُ تَدَاعَى سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى** این در قبال او قرار می گیرد آن مکتب، مکتب انسانیت، مکتب عقل جمعی، مکتب روح جمعی، مکتب انسانیت جمعی و مکتب نفس جمعی و روحانیت جمعی است آن روحانیتش خیلی از همه مهم تر است این مکتب مکتب جدایی، مکتب تکروی، مکتب خودپرستی، مکتب خودمحوری، مکتب حرف من، مکتب وجود من، مکتب شخصیت من، مکتب تَرْفُّع و بالارفتن من، مکتب زبردست قرار گرفتن همه افراد نسبت به من، این آن حقایق و آن آموزه ها را به ما تحویل می دهد و

این مکتب این را می‌گوید بر اساس این مکتب حالا بیاییم راجع به آن فکر کنیم اسلام ازدواج را پایه‌ریزی کرده، ازدواج بر اساس مکتب اصالت معنا و اصالت غیب است، نه بر اساس مکتب ماده و ماده‌گرایی و متریالیست که این دیگر طلب رفقا بماند که دیگر صدایم در نمی‌آید انشاءالله برای جلسه بعد اگر خداوند توفیق بدهد انشاءالله، هرکی خواست کاری بکند انشاءالله را بگوید، انشاءالله نگوئیم مثل پیغمبر که چهل روز وحی قطع شده بود یک دفعه مال ما چهل ماه خواهد شد همیشه باید انشاءالله را بگوئیم و بدانیم که انشاءالله‌مان واقعی است، یعنی تقدیر الهی باید تعلق بگیرد که ما بیائیم اینجا، نباشد نمی‌آییم، خودمان را بکشیم نمی‌آییم، هرکاری بکنیم نمی‌آییم، تقدیر الهی و توفیق الهی و عنایت امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف که اوست ولی نعمت ما و اوست صاحب ما و اوست مولای ما و اوست پدر ما و اوست همه چیز ما و بدون او ما صفریم و باطلیم و لغویم و عبثیم عنایت اوست که می‌آورد، عنایت اوست که موانع را کنار می‌زند عنایت اوست که وسایل را فراهم می‌کند، تا اینکه انسان یکی دو کلمه با هم رد و بدل کند یک چند جمله‌ای از مسائل و مطالب و حال و هوای بزرگان را بتواند انسان با هم رفیقانه و صدیقانه و مشفقانه با هم ردّ و بدل داشته باشد انشاءالله امیدواریم آن حضرت عنایت و لطف خود را بر همه شیعیان مخصوصاً بر ما که توقعمان بیشتر هست ما که انتظارمان بیشتر هست دریغ نفرماید و بیش از پیش ما را مورد عنایت خود قرار بدهند و در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان ما را محروم نفرمایند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد